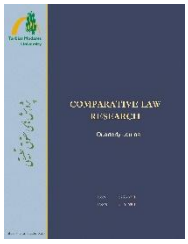

Comparative Law Research Quarterly, Vol. 30, No.2, Summer 2026, Pp. 156-187

A Comparative and Analytical Examination of Procedural Delay in Litigation under Iranian Law and the Common Law System

ARTICLE INFO
DOI: 10.48311/clr.2025.101688.0

Article Type
Research Article

Author:
Negin Gholami*
ORCID: https://0009-0003-0250-3824

Affiliation:
Assistant Professor in Private Law, Faculty of Humanities and Social Sciences, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran

Correspondence:
Email: n.gholami@uok.ac.ir

Article History:
Received: 2025/08/06
Received in Revised form: 2025/12/18
Accepted:2025/12/27

Abstract

Access to competent and impartial courts is a fundamental guarantee of individual rights. Yet, filing a claim after a prolonged delay raises complex procedural questions. Should courts adjudicate merely upon submission, or may undue delay bar admissibility? Common law systems have developed equitable doctrines such as *laches* and *estoppel* to counter unjustifiable delay, preventing abuse of process and promoting procedural fairness. These doctrines are entrenched in legal theory and case law, enhancing the efficiency and integrity of adjudication. In contrast, Iranian law - except for limited areas like criminal limitation periods or statutory deadlines - lacks a general rule addressing delayed claims, resulting in inconsistent judgments and judicial congestion. Employing a descriptive-analytical approach and comparative methodology, this study examines both systems and proposes integrating selected equitable principles within the framework of Imami (Shi'a) jurisprudence to establish a fairer and more efficient procedural model.

Keywords: Delay in Filing a Lawsuit, Laches, Estoppel, Statute of Limitations, Abuse of Rights, Rule of Acquiescence (*qāʿidat al-iqdām*)

Copyright © 2026, TMU Press. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0) which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.

فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی
دوره ۳۰، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۵
صص ۱۵۶-۱۸۷
مقاله پژوهشی

Comparative Law Research Quarterly
Vol.30, No.2, Summer 2026
Pp 156-187
Original Article

بررسی تطبیقی و تحلیلی اثر تعلّل در اقامه دعوا در حقوق ایران و نظام حقوقی کامن‌لا

نگین غلامی*

استادیار گروه حقوق خصوصی، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران

تاریخ ارسال : ۱۴۰۴/۰۵/۱۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۰۶

چکیده

اقامه دعوا به‌منظور استیفای حقوق از سازوکارهای بنیادین حمایت قضایی در نظام‌های حقوقی است. با این حال، تأخیر طولانی در طرح دعوا، به‌ویژه در موارد فاقد توجیه منطقی، یکی از چالش‌های مهم دادرسی محسوب می‌شود. پرسش اصلی آن است که آیا دادگاه مکلّف است صرف‌نظر از زمان اقامه، دعوا را رسیدگی کند، یا می‌تواند به استناد تأخیر غیرموجه از پذیرش آن امتناع نماید؟ در نظام کامن‌لا، دکترین‌هایی نظیر لچز و استاپل سازوکاری منسجم برای مقابله با تعلّل در طرح دعوا فراهم آورده‌اند؛ دکترین‌هایی که مبنای کارآمدی دادرسی، جلوگیری از سوءاستفاده از حق و تحقق عدالت رویه‌ای تلقی می‌شوند. حقوق ایران، جز در محدوده مرور زمان کیفری یا مواعد قانونی خاص، فاقد قاعده عام در این زمینه است که پیامدهایی چون تراکم دعاوی قدیمی و افت کیفیت آراء را در پی دارد. این پژوهش با رویکرد تحلیلی – توصیفی و مطالعه تطبیقی، راهکارهایی برای بهره‌گیری از ظرفیت دکترین‌های کامن‌لا

* نویسندهٔ مسئول مقاله: **Email: n.gholami@uok.ac.ir**

کپی‌رایت © ۲۰۲۶، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس (TMU Press). این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد منتشر شده و تحت مجوز بین‌المللی Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 قرار دارد. بر اساس این مجوز، شما می‌توانید این مطلب را در هر قالب و رسانه‌ای کپی، بازنشر و بازآفرینی کنید و یا آن را ویرایش و بازسازی نمایید، به شرط آنکه نام نویسنده را ذکر کرده و از آن برای مقاصد غیرتجاری استفاده کنید.

در چهارچوب مبانی فقه امامیه ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: تعلّل در اقامه دعوا، قاعده لچز، قاعده استاپل، مرور زمان، سوءاستفاده از حق، قاعده اقدام

۱. مقدمه

در گذشته تصور بر این بود که اعمال حق هرچند به زیان دیگری منجر شود، مسئولیتی ایجاد نمی‌کند و حق با تقصیر جمع نمی‌شود. اما از آغاز قرن بیستم، با تعدیل افکار طرفداران اصالت فرد، مفهوم حق دستخوش تغییر شد و پذیرفته شد که هیچ حقی مطلق نیست و اعمال آن باید با ملاحظات اجتماعی و عرفی سازگار باشد (کاتوزیان، ۱۳۵۸: ۱۰۳-۱۰٤).

یکی از حقوق مورد توجه، حق اقامه دعوا در امور مدنی است. برخی دعاوی محدود به بازه‌های زمانی مشخص، تحت عناوینی چون مواعد قانونی یا مرور زمان هستند، اما در مواردی که زمان مشخص نشده، تکلیف چیست؟ در نظام‌های کامن‌لا، دادگاه‌ها از طریق دکترین‌هایی مانند لچز، استاپل و دست‌های ناپاک به تأخیر ناروا و سوءاستفاده از حق واکنش نشان می‌دهند و در صورت احراز ارکان، دعوا را رد می‌کنند. اما در حقوق ایران دکترین یا رویه منسجمی در برخورد با این‌گونه دعاوی وجود ندارد.

مقاله حاضر با رویکرد تطبیقی و تحلیلی، ابتدا مفاهیم و آثار لچز و نهادهای مشابه آن در کامن‌لا را بررسی کرده و سپس، امکان بهره‌گیری از آموزه‌های این نهادها در حقوق ایران را ارزیابی می‌کند. البته لازم به تذکر است که رویکرد تطبیقی اتخاذشده در این پژوهش، رویکردی کارکردی است؛ بدین معنا که معیار اصلی مقایسه میان حقوق ایران و نظام حقوقی کامن‌لا، کارکرد عملی نهادها و قواعد حقوقی در مواجهه با تعلّل ناروا در اقامه دعوا و آثار آن بر عدالت دادرسی، امنیت حقوقی و منع سوءاستفاده از حق است، نه تشابه صرف اصطلاحات یا ساختارهای نهادی. بر این اساس، نهادهایی که از حیث مبانی یا قالب تقنینی متفاوت‌اند، اما نقش مشابهی در جلوگیری از طرح دعاوی دیرهنگام ایفا می‌کنند، قابل مقایسه تلقی شده‌اند. تحلیل نهادی و مفهومی در این مقاله در مقام تبیین و تکمیل این مقایسه کارکردی به‌کار رفته است.

همچنین، هدف اصلی این پژوهش، تبیین مفهومی و تطبیقی دکترین لچز و بررسی ظرفیت‌های مشابه آن در نظام حقوقی ایران است و نه تحلیل جامع و استقرایی بر رویه قضایی جاری. لذا، استناد به آرای محاکم صرفاً در مواردی صورت پذیرفته که برای پر کردن خلاءهای نظری و تبیین مرزهای تطبیقی با حقوق داخلی ضروری بوده است و بررسی تفصیلی رویه قضایی در این زمینه که مستلزم مباحث گسترده نظری و تحلیلی است، از موضوع بحث خارج است.

۲. بررسی ضمانت‌اجرای تعلّل در اقامه دعوا در نظام حقوقی کامن‌لا

در حقوق انگلستان دکترین‌هایی نظیر لچز و استاپل و غیره ابتدا در دادگاه‌های انصاف به‌عنوان ابزارهای دفاعی در برابر سوءاستفاده از حق و تعلّل ناروا در اقامه دعوا شکل گرفتند. دادگاه‌های انصاف ابتدا از دادگاه‌های حقوقی مجزا بودند و قواعدی مانند لچز تنها در این دادگاه‌ها قابلیت استناد و اعمال داشتند. پس از تصویب قوانین «Judicature Acts» در سال‌های ۱۸۷۳ و ۱۸۷۵ در انگلستان، که منجر به ادغام ساختاری دادگاه‌های حقوقی و انصاف در سیستم قضایی واحد شد، قوانین و قواعد هر دو سیستم در کنار هم اعمال می‌شوند. این ادغام، امکان استفاده از دفاعیات مبتنی بر لچز و استاپل را در تمامی حوزه‌های قضایی و در دادگاه‌های حقوقی هم فراهم ساخت، زیرا قاضی دیگر صرفاً مجری قانون نبود، بلکه می‌توانست همزمان به موازین انصاف نیز حکم دهد. این روند در سیستم آمریکا نیز با تداوم تفکیک نسبی دادگاه‌ها در برخی ایالت‌ها یا ادغام کامل‌تر در دیگر ایالت‌ها، به‌طور کلی به سمت یکپارچگی کارکردی حرکت کرده است، به‌نحوی که اصول انصافی همچون لچز و استاپل به‌عنوان دفاعیات استاندارد در برابر دعاوی دیرهنگام در رویه قضایی پذیرفته شده‌اند.

۲-۱) مفهوم لَچِز[1]

لچز یکی از قواعد دادرسی انصافی[2] در نظام حقوقی کامن‌لا است که به موجب آن، تأخیر

1. Laches
2. Equitable Doctrines

غیرموجه در طرح دعوا می‌تواند حق شخص مدعی برای دریافت جبران خسارت را از بین ببرد (Virgo, 2018: 527). واژه لچز از ریشه فرانسوی قدیم «laxus» به معنای سستی و اهمال گرفته شده است و دلالت بر این دارد که شخص با وجود داشتن حق، به‌طور غیرموجه در پیگیری آن سستی ورزیده است (McGhee, 2020: 118). این اصل بر مبنای این قاعده قدیمی استوار است که می‌گوید : «انصاف یا عدالت به یاری کسانی می‌شتابد که هوشیار و پیگیر حقوق خود هستند، نه آنان که در حفظ حقوق خویش غفلت می‌ورزند»[1] (Didwaniat, 2008: 1229).

در حقوق کامن‌لا، این اصل یکی از ابزارهای حقوق انصاف[2] برای مقابله با بی‌عدالتی ناشی از تأخیر در اقامه دعوا است. بر اساس این قاعده، اگر خواهان با وجود آگاهی از حق خود، به‌طور غیرموجه و طولانی در اقامه دعوا تأخیر ورزد و این تأخیر باعث ضرر یا تغییر وضعیت طرف مقابل یا حتی اشخاص ثالث شود (Bin Md Dahla, 2002: 31-32)، دادگاه می‌تواند دعوای خواهان را رد کند. در پرونده شرکت نفت لیندسی علیه هورد[3] دادگاه تأکید کرد که لچز عبارت است از تأخیری که در عین آنکه از لحاظ زمانی زیاد است با بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری همراه بوده و موجب آسیب به طرف مقابل شده باشد (Vaquer, 2006: 54-55).

۲-۲) مبنا

همان‌گونه که گفته شد، اصل لچز بر مبنای این اندیشه شکل گرفته است که عدالت نباید به کسانی یاری رساند که در پیگیری حقوق خود سهل‌انگاری کرده‌اند. این اصل به‌ویژه زمانی اعمال می‌شود که تأخیر خواهان در اقامه دعوا، بدون دلیل موجه بوده و موجب زیان یا تغییر وضعیت برای خوانده شده باشد. قواعد انصافی مانند لچز می‌کوشد سوءاستفاده از فرآیند دادرسی را محدود کند و ادعاهایی را که اگرچه از نظر قانونی صحیح هستند، اما پس از تأخیر طولانی مطرح شده و عدالت و انصاف حکم می‌کند که از رسیدگی آن خودداری شود را منع کند (Tiverios, 2023: 358). پروفسور ویرگو نیز با تکرار قاعده سنتی مبنای لچز که مقرر می‌دارد انصاف به

1. “Equity aids the vigilant, not those who sleep on their rights.”
2. Equity
3. Lindsay Petroleum Co v. Hurd (1872)

یاری کسی نمی‌آید که بر حقوق خود خوابیده باشد اصل لچز را انعکاس این قاعده بنیادین می‌داند (Virgo, 2018: 527). تأکید بر ناعادلانه بودن رفتار خواهان، و نه صرف گذشت زمان، سبب شده است که این اصل به‌عنوان ابزاری اخلاق‌محور در حقوق انصاف شناخته شود؛ به‌گونه‌ای که دادگاه، نه بر اساس تقویم، بلکه با سنجش عدالت و انصاف تصمیم می‌گیرد که آیا رسیدگی به دعوای متأخر، روا است یا خیر (Mueller, 2018: 789).

علاوه بر بُعد اخلاقی، لچز بر مبنای ضرورت حفظ امنیت حقوقی و ثبات در روابط حقوقی نیز استوار است. گذشت زمان طولانی می‌تواند به از بین رفتن اسناد، کاهش قابلیت اعتمادپذیری شهادت شهود یا تغییر وضعیت مالی یا حقوقی خوانده بینجامد. در چنین شرایطی، رسیدگی قضایی ممکن است دیگر عادلانه نباشد. به تعبیر دیگر، دلیل وجودی این اصل در نیاز به قطعیت و نهایی بودن در امور حقوقی نهفته است؛ تأخیری که منجر به تغییر وضعیت شود، رسیدگی را ناعادلانه کرده و دادگاه را مجاز به رد دعوا می‌سازد (McGhee, 2020: 118-119).

۲-۳) شرایط تحقق

قاعده لچز یکی از اصول دفاعی مهم در نظام حقوقی کامن‌لا است که ریشه در عدالت و انصاف دارد. این قاعده به خوانده اجازه می‌دهد از خود در برابر ادعای خواهان دفاع کند، در صورتی که خواهان با علم به حق خود، بدون دلیل موجه، اقامه دعوا را به تأخیر انداخته و این تأخیر موجب ورود ضرر یا تغییر وضعیت به زیان خوانده شده باشد. لچز، همراه با سایر اصول انصاف مانند رضایت ضمنی و استاپل، به تنظیم روابط حقوقی و حمایت از اعتماد مشروع افراد کمک می‌کند (Bray, 2012: 183-187).

بنابراین، اولین شرط برای اعمال لچز، وجود تأخیر غیرموجه از سوی خواهان است. این تأخیر باید نشان دهد که خواهان حق خود را به‌طور مسئولانه و آگاهانه پیگیری نکرده است. صرف گذشت زمان کافی نیست، بلکه باید ثابت شود که خواهان برای مدت طولانی اقدامی جهت احقاق حق خود انجام نداده است و امکان اقدام زودتر نیز وجود داشته است (Gilster & Lee, 2015: 1051).

دومین شرط، ورود ضرر یا تغییر وضعیت به زیان خوانده است. این ضرر می‌تواند شامل از بین رفتن اسناد و مدارک، فوت شهود یا تغییر وضعیت اقتصادی خوانده باشد. بدون احراز ضرر، لچز صرفاً ابزاری تنبیهی خواهد بود و از هدف اصلی خود دور می‌شود (Worthington, 2016: 214).

برخلاف قواعد سخت‌گیرانه‌ای مانند مرور زمان قانونی، لچز انعطاف‌پذیر است و اعمال آن وابسته به مجموعه‌ای از عوامل اخلاقی، اجتماعی و حقوقی است که دادگاه در هر پرونده بررسی می‌کند. بنابراین، ممکن است در برخی موارد علی‌رغم گذشت سال‌ها، نتوان به آن استناد کرد و در پرونده‌ای دیگر، با تأخیر کوتاه، به‌دلیل ضرر شدید، دادگاه از صدور رأی به نفع خواهان خودداری نماید. لچز قاعده‌ای مطلق نیست، بلکه ابزاری برای سنجش انصاف موردی است (Hudson, 2021: 334).

البته ناگفته نماند که قاعده لچز از انتقادات نیز مصمون نمانده و نویسندگان حقوقی بر این امر تصریح نموده‌اند که این قاعده اختیار بیش از حدی به قضات واگذار می‌کند که می‌تواند منجر به خودسری آن‌ها شود. همچنین با توجه به اینکه تعیین میزان تأخیر و متعارف یا نامتعارف بودن آن به اختیار و صلاحدید قاضی است، این امر می‌تواند پیش‌بینی‌پذیری دعاوی را به مقدار بسیار زیادی پایین آورد (Heriot, 1992: 919).

۲-۴) حوزه‌های قابل استناد

اگرچه بسیاری از مواردی که به قاعده لچز به‌عنوان یک دفاع از سوی خوانده اشاره شده در حوزه حقوق مالکیت فکری و حق اختراع بوده، اما نمونه آراء صادره در موضوعات دعاوی خانوادگی، املاک، قراردادها،[1] حقوق عمومی و شرکت‌ها حاکی از آن است که قاعده مذکور در این قلمروها نیز برای خواندگان به‌عنوان دفاع و برای دادگاه‌ها برای رد دعوای خواهان قابل استناد است.

1. Haji Osman bin Abu Bakar v Saiyed Noor bin Sazyed Mohamed (1952) and Caltex Oil (Malaya) Ltd v Ho Lai Yoke & Anor (1964)

برای مثال، در یک نمونه دعوای خانوادگی با موضوع تغییر حضانت فرزند،[1] دادگاه درخواست خواهان را با استناد به قاعده لچز رد کرد. استدلال دادگاه این بود که با توجه به اینکه خواهان چندین سال اقدامی برای تغییر حضانت نکرده و وضعیت فعلی برای کودک نوعی ثبات ایجاد کرده که تغییر آن باعث برهم خوردن آرامش و ثبات کودک می‌شود لذا دعوای خواهان را رد کرد.[2]

نمونه پرونده دیگر، در خصوص اختلاف ملکی بین همسایگان در خصوص ساخت و ساز بود[3] که علی‌رغم اینکه دادگاه بدوی ابتدا اعمال قاعده لچز را نپذیرفت،[4] اما در دادگاه تجدیدنظر در سال ۲۰۱۹ با نقض رأی دادگاه بدوی، استناد به قاعده لچز را در این پرونده قابل پذیرش دانسته و بر مبنای آن دعوای خواهان را نپذیرفت. [5]

قاعده لچز در برابر دولت و در موضوعات مرتبط با منافع و نظم عمومی قابل استناد نیست. در پرونده‌ای مشهور درباره ابطال تابعیت،[6] فردی تابعیت آمریکا را در سال ۱۹۲۸ اخذ کرده بود، اما دولت فدرال در سال ۱۹۵۵ علیه او اقامه دعوا نمود. دولت مدعی شد که وی، که قاچاقچی و رهبر مافیای نیویورک بود، هنگام درخواست تابعیت، سوابق کیفری و وابستگی‌های مجرمانه خود را عمداً کتمان کرده است. متهم در دفاع به لچز استناد کرد و تأخیر ۲۷ ساله دولت و زیان‌های شخصی ناشی از سلب تابعیت را مطرح نمود. با این حال، دیوان عالی دفاع او را نپذیرفت و اعلام داشت که لچز علیه دولت، به‌ویژه در مقام حاکمیتی و برای صیانت از منافع عمومی نظیر جلوگیری از تابعیت‌های متقلبانه، قابل اعمال نیست. دادگاه تأکید کرد که حتی اگر تأخیر طولانی ناعادلانه جلوه کند، در صورت وجود تقلب، امکان ابطال تابعیت باقی است و خسارت‌های شخصی فرد در برابر مصلحت عمومی بی‌اعتبار است.

در پایان ذکر این نکته لازم است که آراء قضایی مورد استناد در این بخش، صرفاً به‌عنوان

---

1. In re Marriage of Littlefield, 203 Cal. App. 3d 886 (1988)
2. https://fvaplaw.org/wp-content/uploads/2022/04/In-re-Marriage-of-Erndt-and-Terhorst.pdf
3. Kverel v. Silverman (2019)
4. https://cases.justia.com/new-york/other-courts/2015-2015-ny-slip-op-31656
5. https://www.nycourts.gov/courts/AD2/Handdowns/2019/Decisions/D57689.pdf
6. Costello v. United States, 365 U.S. 265 (1961)

نمونه‌های پراکنده ذکر نشده‌اند، بلکه در چهارچوب دکترین‌های تثبیت‌شده حقوق انصاف تحلیل شده‌اند. بررسی رویه قضایی نشان می‌دهد که دادگاه‌های کامن‌لا در مواجهه با تأخیر در طرح دعوا یا رفتارهای غیرمنصفانه، از منطق دکترینالی نسبتاً منسجمی تبعیت می‌کنند که ارکان آن شامل تأخیر غیرموجه، اتکای مشروع، تغییر وضعیت زیان‌بار و ملاحظات انصاف است. تفاوت آراء مورد اشاره، ناظر بر نحوه احراز این ارکان در اوضاع‌واحوال خاص است، نه فقدان انسجام نظری. از این رو، نمونه‌های قضایی ذکرشده بیان‌گر اجرای عملی یک چهارچوب دکترینال مشترک‌اند.

۲-۵) مقایسه با مفاهیم مشابه

در نظام حقوق کامن‌لا، قواعد و دکترین‌های متعددی در مورد رسیدگی به دعاوی تأخیری وجود دارد که هر یک ویژگی‌ها و کاربردهای خاص خود را دارند.

۲-۵-۱) مرور زمان و مهلت قانونی[1]

مرور زمان، قانونی است که مهلت زمان مشخصی برای اقامه دعوای حقوقی تعیین می‌کند، که این مهلت از تاریخی آغاز می‌شود که دعوا به‌طور قانونی شکل گرفته یا زیان کشف شده است. هدف اصلی این نهاد آن است که: ۱) خواهان را به پیگیری به‌موقع ادعای خود وادارد؛ و ۲) از طرح دعاوی دیرهنگام[2] که در آن‌ها مدارک از بین رفته یا شهود ناپدید شده‌اند، جلوگیری کند (Garner, 2014: 1637). قوانین مرور زمان، قواعدی برای ایجاد آرامش و ثبات در روابط حقوقی هستند که هدف‌شان جلوگیری از طرح دعاوی کهنه و فراموش‌شده است. این قوانین بر اساس این فرض شکل گرفته‌اند که در جامعه، ادعاهای معتبر معمولاً به حال خود رها نمی‌شوند. از این رو، قانون‌گذار فرض می‌گیرد که سکوت طولانی‌مدت خواهان به معنای بی‌اعتباری یا ترک دعوا است (West Publishing Editors, 2024).

---

1. Statute of Limitations
2. Stale Claims

رد دعوا به علت لچز نه به این دلیل است که حقی وجود ندارد، بلکه به جهت تأخیر غیرمتعارف خواهان و ایراد ضرر به خوانده است. درحالی‌که مرور زمان، یک قاعده قانونی است که مهلت زمانی مشخصی برای اقامه دعوا تعیین می‌کند و پس از پایان این مهلت، حق طرح دعوا دیگر وجود ندارد، چون حق ذاتی خواهان ساقط می‌شود (Dobbs, 1993: 185-186). نکته حائز اهمیت این است که گاهی ممکن است مهلت اقامه دعوا یا مرور زمان در موضوعی خاص منقضی نشده باشد و هنوز از نظر قانونی ذی‌نفع حق اقامه دعوا داشته باشد، اما با احراز ارکان قاعده لچز خواهان محکوم به بی‌حقی شود (Didwaniat, 2008: 1230). دادگاه در چهارچوب این اصل، به جای پیروی از مدت زمان معین، اوضاع‌واحوال پرونده را می‌سنجد و در صورت احراز تأخیر ناعادلانه، می‌تواند جبران را رد کند (Heydon et al., 2015: para. 36-005). تفاوت دیگر این دو نهاد در این است که در اعمال مرور زمان معیار ما نوعی و معین است؛ مدت مرور زمان برای همه از قبل معین است. اما در لچز معیار تأخیر بر حسب اوضاع‌واحوال و شخصی است.

۲-۵-۲) قاعده استاپل[1]

قاعده استاپل مبتنی بر این اصل است که شخص نمی‌تواند ادعایی مطرح کند یا به حقی استناد نماید که با گفته‌ها، اقدامات یا رفتار قبلی او در تضاد باشد، به‌ویژه اگر دیگران بر اساس آن اعتماد کرده و دچار زیان شده باشند. ارکان اصلی تحقق استاپل عبارت‌اند از: ۱) آگاهی خواهان از واقعیت‌ها، ۲) قصد یا رفتار به‌گونه‌ای که طرف مقابل منطقی است بر اساس آن اعتماد کند، و ۳) اعتماد طرف مقابل و متحمل شدن زیان بر اثر آن (Garner, 2014: 669).

تفاوت میان قاعده لچز و استاپل صرف‌نظر از تعداد ارکان مورد نیاز برای هر یک، این است که در قاعده استاپل صرفِ تأخیر در طرح دعوا مطرح نیست؛ بلکه نوع رفتار و سکوت فعال یا تأییدی خواهان است که برای خوانده اعتماد مشروع ایجاد می‌کند. همچنین، برای قابلیت استناد به استاپل، شرط است که خوانده از وجود حق خواهان و موضوع اختلاف آگاه باشد، اما با

1. Equitable Estoppel

اتکای معقول به گفتار یا رفتار خواهان، اقدامی کرده و حتی ممکن است هزینه‌های قابل‌توجهی را متحمل شده باشد. درحالی‌که در قاعده لچز، علم و آگاهی خوانده نسبت به وجود حق خواهان شرط لازم محسوب نمی‌شود، بلکه صِرف گذشت زمان غیرمعقول و تغییر وضعیت زیان‌بار خوانده برای تحقق لچز کفایت می‌کند (Finkel, 1993: 22-29).

۲-۵-۳) نظریه دست‌های ناپاک[1]

این نظریه، بیان‌گر قاعده‌ای است که بر اساس آن، اگر خواهان در ارتباط با موضوع دعوا رفتاری غیرمنصفانه یا با سوءنیت از خود نشان داده باشد، ممکن است جبران خسارت انصافی او توسط دادگاه مورد رد و انکار واقع شود؛ حتی اگر طرف مقابل نیز مرتکب رفتار نادرست شده باشد (Garner, 2019: 1864).

دکترین دست‌های ناپاک برای جلوگیری از طرح دعوا توسط خواهان‌های مقصر طراحی شده است. این یک اصل اساسی انصاف است که کسی که وارد انصاف می‌شود باید با دست‌های پاک وارد شود. بنابراین، دادگاه‌ها اغلب اظهار می‌کنند که دکترین دست‌های ناپاک، درهای دادگاه انصاف را به روی کسی که به بی‌عدالتی یا سوءنیت در رابطه با موضوعی که در آن درخواست کمک می‌کند، می‌بندد (Salkin, 2025: 13).

یکی از آراء شاخص درباره دکترین «دست‌های آلوده» رأی دیوان عالی ایالات متحده در دعوای مالکیت فکری بود.[2] شرکت خواهان مدعی نقض اختراعش شده بود، اما معلوم گردید در روند ثبت اختراع با تبانی و ارائه اطلاعات نادرست، مدارک کلیدی پنهان شده است. دیوان عالی در ضمن رد این دعوا چنین مقرر داشت که: «این دیوان همواره از تأیید رفتار غیرمنصفانه کسانی که خواستار جبران‌های مبتنی بر انصاف هستند خودداری کرده است. کسی که به دادگاه انصاف مراجعه می‌کند، باید با دست‌های پاک وارد شود».[3] همچنین آراء دیگری در حوزه‌های خانواده و قراردادها

1. Unclean Hands Doctrine
2. Precision Instrument Manufacturing Co. V. Automotive Maintenance Machinery Co
3. Precision Instrument Mfg. Co. v. Automotive Maintenance Mach. Co., 1945, https://supreme.justia.com/cases/federal/us/324/806

وجود دارند که در آن‌ها نیز به این دکترین برای رد دعوای خواهان تصریح شده است.[1]

تفاوت بین اصل لچز و دکترین دست‌های ناپاک این است که قاعده لچز مانع از رسیدگی به دعاوی افرادی می‌شود که نسبت به حقوق خود سهل‌انگار بوده‌اند؛ درحالی‌که قاعده دست‌های ناپاک، صرف‌نظر از تأخیر، ناظر بر رفتار ناعادلانه و همراه با سوءنیت خواهان در ارتباط با دعوا است (Dobbs, 2018: 150-151).

گرچه هر دو دکترین استاپل و دست‌های ناپاک بر رفتار ناعادلانه خواهان تأکید دارند، اما در استاپل عنصر سوءنیت و تقلب الزامی نیست و صِرف وجود رفتار گمراه‌کننده‌ای که موجب اتکای موجّه طرف مقابل شود، کفایت می‌کند. این رفتار گمراه‌کننده ممکن است در نتیجه سهل‌انگاری یا بیان نادرست غیرعمدی باشد. در مقابل، دکترین دست‌های ناپاک به‌صراحت مستلزم اثبات تقلب، سوءنیت یا رفتار عمدی برخلاف انصاف در رابطه با موضوع دعوا است. درجایی‌که ارکان قاعده دست‌های ناپاک وجود دارد دیگر استناد به استاپل غیرممکن می‌شود (Loring & Rounds, 2021: 5.5).

۲-۵-۴) اصل رضایت ضمنی[2]

این اصل، یکی از مفاهیم کلیدی در حقوق کامن‌لا و حقوق بین‌الملل عرفی است که به معنای پذیرش ضمنی یک وضعیت حقوقی به‌واسطه سکوت، بی‌عملی یا رفتارهایی است که به‌طور منطقی دلالت بر رضایت فرد یا دولت نسبت به آن وضعیت دارد. مبنای نظری این اصل بر ایده انصاف و اصل منع تناقض در گفتار و رفتار استوار است، به‌ویژه در جایی که سکوت یا عدم اعتراض فرد موجب شکل‌گیری انتظار مشروع در طرف مقابل شده باشد. این اصل در حقوق بین‌الملل در زمینه سکوت دولت‌ها که می‌تواند منجر به شکل‌گیری بعضی عرف‌ها شود هم کاربرد دارد (Henry, 2018: 203–209; Azaria, 2023: 91–96). در حقوق بین‌الملل، دیوان

1. Johnson v. Johnson, 595 So. 2d 1217 (Fla. Dist. Ct. App. 1992). Retrieved from https://casetext.com/case/johnson-v-johnson-405

2. Acquiescence

بین‌المللی دادگستری در یکی از پرونده‌های معروف بین دُوَل تایلند و کامبوج با استناد به این اصل، چنین استدلال کرد که عدم اعتراض دولت تایلند نسبت به اقدامات کامبوج، به‌مثابه رضایت ضمنی محسوب می‌شود. [1]

با وجود نزدیکی ظاهری، این اصل با دو دکترین لچز و استاپل تفاوت‌های ساختاری دارد. دکترین لچز ناظر به تأخیر غیرموجه در اقامه دعوا است که برای طرف مقابل زیان‌آور بوده، و مبتنی بر عنصر ضرر و مرور زمان عرفی است. در مقابل، استاپل نوعی ممنوعیت تغییر موضع حقوقی است که در نتیجه اتکای مشروع طرف مقابل به رفتار یا گفتار پیشین ایجاد می‌شود. اما اصل سکوت یا رضایت ضمنی برخلاف آن دو، نیازی به اثبات ضرر یا تغییر موضع ندارد، بلکه صرفاً با سکوت آگاهانه در برابر نقض یا ادعای طرف مقابل و استمرار وضعیت، می‌تواند منجر به اسقاط ضمنی حق گردد (Tan, 2020: 82-87). این اصل در دعاوی مربوط به مالکیت، حقوق قراردادی، تحدید حدود املاک و حتی حقوق بین‌الملل در زمینه شناسایی مرزها یا عرف‌های جدید، کاربرد دارد.

۲-۵-۵) جمع‌بندی مفهومی

لچز، استاپل و دکترین دست‌های ناپاک در حقوق کامن‌لا، هرچند همگی از حقوق انصاف نشأت گرفته‌اند، از حیث ماهیت و کارکرد متمایز هستند. لچز قاعده‌ای آیینی و دفاعی است که در صورت تأخیر غیرموجه و ورود ضرر، مانع استماع دعوا می‌شود، بدون آنکه به زوال حق ماهوی بینجامد. استاپل مبتنی بر منع تغییر موضع حقوقی ناشی از رفتار یا گفتار پیشین است و الزاماً به تأخیر طولانی وابسته نیست. دکترین دست‌های ناپاک نیز ناظر بر رفتار غیرمنصفانه خواهان است. در مقابل، قواعد فقهی مانند لاضرر و منع سوءاستفاده از حق، اصول هنجاری تفسیری‌اند و شباهت آن‌ها با این دکترین‌ها صرفاً کارکردی است؛ به این معنا که همان‌گونه که لچز و سایر دکترین‌های مشابه در انصاف مانع استماع دعاوی با تأخیر ناموجه و یا طرح دعاوی

1. Cambodia v. Thailand (1962) International Court of Justice. Case concerning the Temple of Preah Vihear

اشخاص فاقد حسن‌نیت می‌شوند، در نبود چنین دکترین‌هایی در حقوق داخلی می‌توان با استفاده از ظرفیت قواعد فقهی نظیر لاضرر و غیره، مانع استماع دعاوی اشخاصی شد که هدف‌شان از طرح دعوا نه احقاق حق، که نوعی سوءاستفاده و زیاده‌خواهی است.

۳. بررسی ضمانت‌اجرای تعلّل در اقامه دعوا در حقوق ایران

با توجه به تمایز مفهومی پیش‌گفته، در ادامه ظرفیت‌های حقوق ایران در مواجهه با تعلّل ناروا در اقامه دعوا بررسی می‌شود.

۳-۱) سازوکارهای بازدارنده طرح دعوای دیرهنگام

در حقوق ایران برخلاف کامن‌لا دکترین مدوّنی درباره تعلّل در اقامه دعوا وجود ندارد، اما برخی نهادهای سنتی و پراکنده در این زمینه وجود دارند. این نهادها از حیث کارکرد و آثار، گاه مشابه و گاه متفاوت با قاعده لچز در کامن‌لا هستند و نیازمند تحلیل و مقایسه تطبیقی‌اند.

۳-۱-۱) مهلت‌های قانونی

در حقوق ایران، «مهلت قانونی» به‌عنوان ابزار تضمین نظم و قطعیت در روابط حقوقی شناخته می‌شود و در قوانینی مانند آیین دادرسی مدنی، آیین دادرسی کیفری و قانون دیوان عدالت اداری پیش‌بینی شده است. این مهلت‌ها غالباً ماهیتی آمره دارند و رعایت آن‌ها شرط صحت اقامه دعوا یا پیگیری آن در مراجع قضایی است؛ در صورت انقضای مهلت، دعوا یا شکایت قابلیت استماع نخواهد داشت (شمس، ۱۳۸۳: ۲۴۵؛ عاملی، ۱۳۸۹: ۱۸۲). نمونه‌هایی از مهلت‌های قانونی شامل مهلت اعتراض به آراء، مهلت دوماهه دعوای نفی ولد و مهلت یک‌ساله طرح دعوا علیه ظهرنویسان است. در مقابل، در نظام کامن‌لا، قاعده لچز برخاسته از حقوق انصاف است و به دادگاه اجازه می‌دهد دعوایی را که با تأخیر ناموجه و موجب زیان خوانده مطرح شده، مردود اعلام کند. تفاوت بنیادین این دو در سه بُعد است: ۱) منبع الزام: مهلت‌های قانونی بر قوانین مدوّن و لچز بر دکترین و اصول انصاف است، ۲) ماهیت قاعده: مهلت‌ها آمره، اما لچز انعطاف‌پذیر و

تابع قضاوت قاضی، و ۳) شیوه اجرا: مهلت‌ها زمان‌محور و دقیق، ولی اجرای لچز نیازمند ارزیابی وضعیت خواهان و اثر بر خوانده است (Dobbs, 1993: 93-95). با وجود این تفاوت‌ها، هدف هر دو نظام، پیش‌گیری از اقامه دعوا پس از تأخیر ناموجه و حفظ ثبات حقوقی، اعتماد مشروع و عدالت آیینی است (Anenson, 2016: 157-158).

۳-۱-۲) مرور زمان

مرور زمان در حقوق ایران عبارت است از: «گذشتن مدتی که به موجب قانون پس از آن مدت، دعوا شنیده نمی‌شود» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹٦: ٦۳۸). مرور زمان با مهلت یا موعد قانونی از این جهت تفاوت دارد که با انقضای هر یک از مهلت‌های مقرر در قانون برای انجام کار یا اقامه دعوا، حق شخص در آن زمینه ساقط می‌شود. اما مرور زمان مسقط و زائل‌کننده حق اصلی نیست، بلکه تنها با وجود ایراد خوانده مانع استماع دعوا می‌شود (شمس، ۱۳۸۳: ۳۳۲)

یکی دیگر از تفاوت‌های مرور زمان و مواعد قانونی این است که مواعد قانونی از نظر فقهی با مخالفتی مواجه نیست. اما در مقابل، مرور زمان در فقه امامیه پذیرفته نشده است. نظر فقها بر این است که چنان‌چه شخصی دارای حقی باشد، هر قدر زمان بگذرد حق او زائل نمی‌شود (شهید ثانی، ۱٤۱۰: ۱۲۱؛ علامه حلی، ۱٤۱٤: ۳۰۸؛ انصاری، ۱٤۲۰: ۳۸٤؛ خمینی، ۱۳۷۹، ٤۸۸). بر مبنای نگاه منفی فقها به این نهاد، مرور زمان در دعاوی حقوقی در اصلاحات سال ۱۳٦۱ از قانون مدنی و در سال ۱۳۷۹ از قانون آیین دادرسی مدنی حذف شد (هرمزی، ۱۳۹٤: ۳۱)، اما مرور زمان در دعاوی کیفری و نیز موضوعات تجاری همچنان وجود دارد. نمونه‌هایی از مرور زمان را می‌توان در مقررات قانون تجارت در بحث اسناد تجاری و نیز مقررات مندرج در مواد ۱۰۵ تا ۱۱۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مشاهده کرد.

در خصوص تفاوت مرور زمان در ایران با قاعده لچز در حقوق کامن‌لا باید گفت با توجه به شباهت بین مهلت قانونی و مرور زمان، تمام موارد تمایزی که در عنوان قبل برای وجوه تمایز مواعد قانونی از لچز برشمردیم در خصوص مرور زمان نیز صدق کرده و همان تفاوت‌ها بین لچز در حقوق کامن‌لا با مرور زمان در حقوق ایران نیز وجود دارند. با ذکر این نکته که مرور

زمان در حقوق ایران مسقط حق اصلی نیست، اما در حقوق کامن‌لا اسقاط‌کننده حق اصلی است.

۳-۱-۳) سایر موارد تأخیر در مطالبه، که مشمول مواعد قانونی و مرور زمان نیستند

الف) تصرف در دعوای تصرف عدوانی

یکی از موارد قابل‌توجه در حقوق ایران که شباهت به قاعده لچز در نظام کامن‌لا دارد، مربوط به دعاوی تصرف شامل تصرف عدوانی، مزاحمت و ممانعت از حق است. در این دعاوی، خواهان مؤظف است سه رکن اصلی را اثبات کند: سابقه تصرف در ملک مورد نزاع، اقدام غیرمجاز خوانده در تصرف یا ایجاد مزاحمت، و فقدان مبنای قانونی برای تصرف خوانده. در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، تصرفی که حداقل یک‌سال استمرار داشت، مشمول حمایت قانونی بود؛ بدین معنا که خواهان در صورت تعلّل یک‌ساله، حق طرح دعوا را از دست می‌داد. اما در قانون ۱۳۷۹، این بازه زمانی حذف شد و تشخیص استقرار تصرف به قضاوت دادگاه و بررسی اوضاع‌واحوال پرونده واگذار شد. بنابراین، متصرف سابق باید در مدت معقول برای احقاق حق خود اقدام کند و در غیر این صورت، ادعای او پذیرفته نمی‌شود و خوانده استمرار تصرف دارد. این تغییر قانونی، شیوه رسیدگی به دعاوی تصرف را به قاعده لچز نزدیک‌تر کرده است، زیرا تأخیر و تعلّل ناروای خواهان در طرح دعوای تصرف عدوانی منجر به این می‌شود که خوانده متصرف مورد حمایت قانون قرار بگیرد و دعوای خواهان با این عنوان رد شود. بنابراین، اجرای آن مستلزم ارزیابی انعطاف‌پذیر دادگاه بر اساس شرایط موردی است.

ب) اعمال حق فسخ در قراردادها

در نظام حقوقی ایران، خیارات مندرج در قانون مدنی از نظر مهلت اعمال به سه دسته تقسیم می‌شوند: خیارات فوری، خیارات با مهلت معین و خیارات فاقد مهلت مشخص قانونی مانند خیار تخلف از شرط و خیار تأخیر ثمن (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۷۰-۷۵). اگرچه گروه سوم از حیث نص قانونی محدودیت زمانی ندارد، اما رویه قضایی و اصول عرفی تصریح می‌کنند که تأخیر غیرموجه در اعمال خیار، به منزله اسقاط عملی آن تلقی شده و دادگاه دعوای فسخ را مردود اعلام می‌کند. مبنای این رویکرد، قاعده لاضرر و ضرورت دفع ضرر از صاحب خیار است؛

نگین غلامی ـــــــ

وضعیتی می‌دانند که مال حقیقتاً از بین نرفته اما از منظر قانون‌گذار حکم تلف حقیقی را دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۶: ۸۸۵). تصرفات ناقل ملکیت، مصداق این تلف حکمی در فقه است؛ به همین دلیل، قانون‌گذار در موادی چون ماده ۴۲۹ و ۸۰۳ قانون مدنی، تصرف ناقل را مانع اعمال حق فسخ دانسته است. قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیرمنقول مصوب ۱۴۰۳ نیز انتقال مال به ثالث با سند رسمی را در حکم تلف دانسته و حق فسخ را به مطالبه قیمت روز محدود کرده است. این رویکردها، که با هدف حمایت از خریدار با حسن‌نیت و حفظ نظم معاملاتی صورت می‌گیرد (آجری آیسک و محمدحسنی، ۱۴۰۲: ۶-۹)، بر این منطق استواراند که تعلّل در اقدام قانونی (اعمال حق فسخ) پس از ایجاد آثار خارجی قرارداد و ریشه‌دار شدن آن، موجب تخدیش اعتماد مشروع می‌شود. در نتیجه، با انتقال مال به ثالث خوش‌نیت، مال حکماً تلف‌شده تلقی‌شده و خواهان صرفاً مستحق دریافت قیمت از عامل زیان خواهد بود (دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۱۹۶۴۳۰۱۴۱۲، نقل از السان و دیگران، ۱۴۰۳: ۴۲۹-۴۳۱).

ث) دعوای واهی

مطابق تبصره ماده ۱۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی در صورتی‌که بر دادگاه محرز شود که مقصود خواهان از طرح دعوا تأخیر در انجام تعهد یا ایذاء طرف یا غرض‌ورزی است، در ضمن صدور حکم یا قرار می‌تواند خواهان را به تأدیه سه‌برابر هزینه دادرسی جریمه و محکوم نماید. بازدارندگی نسبت به طرح دعاوی بی‌اساس و نیز جلوگیری از سوءاستفاده اشخاصی که با سوء نیت اقدام به طرح دعوا و تشکیل پرونده در دادگستری می‌نمایند از مهم‌ترین مبانی برشمرده‌شده برای دعاوی واهی است (بهرامی و السان، ۱۴۰۱: ۴۸). از این حیث، رویکرد قانون‌گذار در مواجه با دعاوی واهی در حقوق ایران با نظریه دست‌های ناپاک در حقوق کامن‌لا قرابت دارد، چراکه در هر دو مورد سوءنیت خواهان مانع استماع دعوای وی می‌شود.

۴. تحلیل امکان تدوین دکترین‌های مشابه *لچز و استاپل* در حقوق ایران: موانع و راهکارها

در این قسمت به بررسی امکان تعیین ضمانت‌اجرا برای مقابله با تعلّل ناروا در اقامه دعوا و

موانع پیش‌روی آن می‌پردازیم.

۴-۱) موانع نهادینه‌سازی دکترین‌های مشابه لچز و استاپل در حقوق ایران

تدوین و پذیرش دکترین‌هایی که مبتنی بر عدالت رفتاری، انصاف قضایی و منع سوءاستفاده از حق هستند، در حقوق ایران با موانع متعددی روبه‌رو است که ریشه در مبانی نظری، ساختار تقنینی و رویه عملی دارد:

۴-۱-۱) چالش‌های فقهی: اصل عدم زوال حق با گذشت زمان

یکی از مهم‌ترین موانع نظری، نگاه سنتی فقه امامیه به استمرار حق است. فقه شیعه، برخلاف نظام‌های رومی-ژرمنی و کامن‌لا، حق را امری پایدار و غیرقابل زوال صرفاً به‌واسطه مرور زمان می‌داند. به موجب این دیدگاه، صرف تعلّل یا سکوت دارنده حق، موجب زوال آن نخواهد شد، مگر آنکه اراده صریحی بر اسقاط آن احراز شود. مبنای این نظر، فتوایی است که به مشهور علمای امامیه نسبت داده شده که برمبنای این فتوا که به استناد نصوص و روایات واصله مانند قاعده حق قدیم[1] صادر شده، حق طرح دعوا هیچ‌گاه به صرف گذشت زمان، ولو طولانی مدت، زائل نمی‌گردد (محقق داماد، بی‌تا: ٤٢). این موضع فقهی، سبب حذف نهاد مرور زمان از قانون مدنی و آیین دادرسی مدنی ایران شد و به‌طریق اولی، پذیرش دکترین‌هایی مانند لچز که دقیقاً بر پایه تأخیر غیرموجه در اعمال حق بنا شده‌اند را با تردیدهای جدی مواجه می‌سازد.

۴-۱-۲) تقنین‌گرایی سخت‌گیرانه و نبود ظرفیت انعطاف در قانون‌گذاری

نظام حقوقی ایران بر اصالت قانون مدوّن و صراحت قانونی استوار است. قضات در بسیاری از موارد، به‌ویژه در حوزه آیین دادرسی، فاقد اختیار گسترده برای استناد به اصول کلی انصاف یا ارزیابی موردی عدالت هستند. در چنین شرایطی، دکترین‌هایی که مبتنی بر منع رفتار متناقض

---

۱. الحق القدیم لایزیله شیء : حق هرچقدر قدیمی باشد چیزی نمی‌تواند آن را زائل کند.

یا اصل اعتماد مشروع هستند، برای پذیرش و اعمال قضایی، مستلزم بستر قانونی مشخص و تصریح در قانون هستند. نبود این تصریح، موجب پرهیز قضات از اعمال قواعد منعطف عدالت‌محور می‌شود. در واقع؛ تفاوت بنیادی میان دکترین‌های *لچز* و *استاپل* در حقوق کامن‌لا با ظرفیت‌های حقوق ایران، در ماهیت اختیار قضایی نهفته است. دکترین‌های مذکور در حقوق کامن‌لا ریشه در نهاد انصاف دارند و قاضی با تکیه بر این اختیار گسترده، می‌تواند بر اساس ملاحظات اخلاقی و موردی از صدور رأی به نفع خواهان متعلّل خودداری کند. در مقابل، حقوق ایران رویکردی قانون‌محور دارد و قاضی در اجرای ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، ملزم است حکم هر دعوا را در قوانین مدوّن بیابد و فاقد مجوز نهادی برای اعمال اختیار انصافی در برابر تأخیر ناروا است. بنابراین، تلاش برای نهادینه ساختن دکترین‌هایی با کارکرد مشابه، بدون تأسیس یا تصریح قانونی صریح، در تعارض با ساختار بنیادین نظام دادرسی مدنی ایران تلقی می‌گردد.

۴-۱-۳) ابهام در معیارهای تشخیص سوءاستفاده از حق یا تأخیر ناموجّه

دکترین‌هایی چون لچز و سایر مواردی که قبلا گفته شده، به‌طور ماهوی بر تحلیل رفتار طرفین و اوضاع‌واحوال پرونده استواراند. در نظام حقوقی ایران، به‌دلیل نبود قانونی صریح در این زمینه و منتشرنشدن رویه قضایی در موضوعات مختلف، معیارهای روشن، واحد و قابل پیش‌بینی برای تشخیص سوءاستفاده از حق، تأخیر غیرموجه، یا رفتار خلاف انصاف در اختیار قضات نیست. این ابهام، ریسک اعمال سلیقه و برخوردهای مختلف و بعضاً متضاد در موضوعات مشابه را افزایش داده و سبب مقاومت نهادهای قضایی در پذیرش این‌گونه تحلیل‌ها می‌شود.

۴-۲) راهکارها و پیشنهادها

با وجود موانع فوق، حقوق ایران ظرفیت‌های مفهومی و نهادی مناسبی برای پذیرش تدریجی و بومی‌سازی دکترین‌های منع سوءاستفاده از حق دارد. راهکارهای پیشنهادی در سه سطح

نگین غلامی ـــــــ

لزوم اجرای عدالت، توجه به نظم عمومی و تفسیر اخلاقی از قوانین که مانع مطلق تلقی کردن حقوق اشخاص می‌باشد، از جمله مبانی این دیدگاه است (بافهم و دیگران، ۱۴۰۲: ۱۴۰-۱۵۰). اتکاء به لزوم رعایت حسن‌نیت در دادرسی نیز هرچند بیشتر در دعاوی کیفری مورد بحث و بررسی قرار گرفته (موسوی مجاب و شیرازی فردویی، ۱۴۰۲: ۷۰-۱۰۰)، می‌تواند مبنای دیگری برای رد دعاوی اشخاصی که تعمداً و با انگیزه ایراد ضرر بیشتر به خوانده دعوای دیرهنگام طرح می‌کنند.

ملاحظه می‌گردد با استفاده از اصول پذیرفته‌شده‌ای مانند قاعده لاضرر، قاعده اقدام، اصل حسن‌نیت، اصل منع اضرار و امارات عرفی سکوت و اسقاط، می‌توان دکترین‌هایی را با الهام از دکترین‌های موجود در نظام حقوقی کامن‌لا طراحی و تبیین نمود که در عین حفظ سازگاری با فقه امامیه، قابلیت اجرای قضایی نیز داشته باشند. مثلاً بر مبنای قواعد فقهی لاضرر، منع اضرار و اقدام، می‌توان دکترین «اسقاط عرفی حق بر اثر تعلّل زیان‌بار» را به‌عنوان یک قاعده راهنما در امور مدنی پیشنهاد داد. هدف این قاعده، منع طرح دعاوی قدیمی که بسیاری از دلایل و مدارک دفاعی آن برای خوانده ازبین‌رفته و البته نظم بخشیدن به روابط حقوقی اشخاص از طریق تثبیت حقوق و تکالیف طرفین در ظرف زمانی معقول عرفی است.

در مقام تبیین ارتباط بین قواعد انصافی پیش‌گفته در کشورهای دارای حقوق کامن‌لا و قواعد فقهی مذکور در این قسمت باید گفت، هرچند قواعد فقهی مانند لاضرر و منع سوءاستفاده از حق، از حیث مبنا با قواعد موجود در انصاف متفاوت‌اند، اما اصولی هنجاری تفسیری‌اند و شباهت آن‌ها با این دکترین‌ها صرفاً کارکردی است. به این معنا که همان‌گونه که لچز و سایر دکترین‌های مشابه در انصاف مانع استماع دعاوی با تأخیر ناموجه و یا طرح دعاوی اشخاص فاقد حسن‌نیت می‌شوند، در نبود چنین دکترین‌هایی در حقوق داخلی می‌توان با استفاده از ظرفیت قواعد فقهی نظیر لاضرر و غیره، مانع استماع دعاوی اشخاصی شد که هدف‌شان از طرح دعوا نه احقاق حق، که نوعی سوءاستفاده و زیاده‌خواهی است.

۴-۲-۲) اصلاح تدریجی قوانین آیین دادرسی و ایجاد ظرفیت تفسیری برای قاضی

یکی از راهکارهای مؤثر، ایجاد انعطاف بیشتر در متون آیین دادرسی از طریق اصلاحات قانونی است. برای مثال، می‌توان در قوانین مربوط به اقامه دعوا، اختیار مشخصی به قضات داد تا در صورت احراز سوءاستفاده از حق یا تأخیر ناموجه همراه با ضرر، امکان رد دعوا یا محدودسازی آثار آن را داشته باشند. همچنین می‌توان با افزودن اصولی مانند لزوم اقامه دعوا در مهلت متعارف یا منع استفاده از فرآیند قضایی با انگیزه غیرمنصفانه، بستر قانونی اجرای این مفاهیم را فراهم ساخت. برای مثال، می‌توان چنین مقرره‌ای را به مقررات قانون آیین دادرسی مدنی افزود:

«هر شخصی که با اعمال یا اقوال صریح یا سکوت آگاهانه و طولانی خود، در یک رابطه حقوقی، ایجاد اعتماد مشروع در طرف مقابل نموده باشد، یا وضعیتی حقوقی به وجود آمده را تأیید کرده باشد، حق نخواهد داشت بعداً در مقام طرح دعوا، موضعی متناقض و مغایر با آن اعتماد و وضعیت اتخاذ کند، مشروط برآنکه موضع جدید سبب ضرر غیرمتعارف برای طرف مقابل باشد. دادگاه مکلّف است در ارزیابی مصادیق این قاعده، عرف و نیّت طرفین را ملحوظ دارد».

پیشنهاد تقنینی مذکور، با ایجاد یک مقرره عام و مدوّن ناظر بر رفتار متناقض و تعلّل زیان‌بار، نه‌تنها خلأ نبود نص قانونی صریح را پر می‌کند، بلکه به‌طور همزمان با ترسیم حدود مشخص، به قاضی ایرانی ظرفیت نهادی لازم برای اعمال عدالت رفتاری را اعطاء نموده و مشکل بنیادین تقنین‌گرایی سخت‌گیرانه را مرتفع می‌سازد.

۴-۲-۳) ایجاد رویه قضایی هدایت‌شده و تدریجی توسط دیوان‌عالی کشور

دیوان عالی کشور می‌تواند از طریق صدور آرای وحدت رویه یا نظریات مشورتی راهبردی، زمینه ایجاد هماهنگی و انسجام در تحلیل‌های قضایی مربوط به تعلّل در اقامه دعوا، رفتار متناقض و سایر مصادیق سوءاستفاده از حق را فراهم سازد. این نوع هدایت رویه‌ای، از یک‌سو بر اقتدار تحلیل‌های قضایی می‌افزاید و از سوی دیگر، خطر اعمال سلیقه قضات دادگاه‌ها را

کاهش می‌دهد.

۴-۲-۴) جمع‌بندی راهکارها

نظام حقوقی ایران با وجود تکیه بر اصالت قانون مدوّن، دارای ظرفیت‌های مفهومی در فقه امامیه است که می‌تواند به‌عنوان بنیان نظری دکترین‌های انصافی عمل کند. درحالی‌که اصل استصحاب مانع اصلی پذیرش مرور زمان تلقی شده است، این دیدگاه فقهی تحت تأثیر قواعد قوی‌تری مانند قاعده لاضرر و منع اضرار قرار می‌گیرد. هنگامی‌که خواهان با تعلّل زیان‌بار موجب ایجاد اعتماد مشروع در خوانده شده و سپس با موضعی متناقض به او ضرر می‌زند، اقدام وی از مصادیق سوءاستفاده از حق و اضرار محسوب می‌شود. از این رو، قواعد فقهیِ منع اضرار، به‌طور منطقی، می‌توانند به‌عنوان مبنای اجتهادی برای رد استصحاب در دعاوی دیرهنگام به‌کار روند و پلی مفهومی بین اصول سنتی و نیاز به چهارچوب‌های رفتاری مدرن برقرار سازند. برخورد با چنین موضوعاتی در وهله اول نیازمند وضع قوانین جدید است؛ قانون‌گذار می‌تواند از دکترین‌هایی مانند لچز الهام و الگوبرداری کرده و آن را در قالب ماده قانونی بگنجاند و قواعد فقهی پیش‌گفته پشتوانه فقهی لازم را به وی بدهند.

در فقدان صراحت قانونی برای دکترین‌های رفتاری، ما نیازمند تفسیر قضایی هدایت‌شده هستیم. ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، این امکان را فراهم می‌آورد که قضات در مواردی که قانون سکوت کرده است، با استناد و استفاده از اصول کلی حسن‌نیت و منع سوءاستفاده از حق، مانع سوءاستفاده از قدرت دستگاه قضایی شوند. به‌طور خاص، زمانی که شخصی دعوایی را پس از تأخیر بسیار طولانی و غیرموجه طرح نموده، به‌گونه‌ای که سوءنیت و قصد اضرار وی بر قاضی مکشوف باشد، قضات می‌توانند با استناد به قواعد فقهی پیش‌گفته، مانع نیل به اهداف اضرارگونه وی بشوند. دکترین تطبیقی لچز در این چهارچوب، الگویی ارائه می‌دهد تا قضات بتوانند با تعریف دقیق ارکان رفتاری، از ظرفیت‌های تفسیری موجود در فقه و قانون بهره ببرند و در غیاب قانون اصلاحی، از وقوع بی‌عدالتی رفتاری جلوگیری نمایند.

۵. نتیجه‌گیری

نتایج تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که در نظام حقوقی کامن‌لا، تأخیر در اقامه‌ی دعوا با ابزارهایی نظیر مواعد قانونی، مرور زمان، و دکترین‌هایی همچون لچز، استاپل و دست‌های ناپاک مواجه می‌شود که ضمن تأکید بر اصول انصاف و عدالت، ثبات حقوقی و اعتماد مشروع را حفظ می‌کنند و از سوءاستفاده از فرآیند دادرسی جلوگیری می‌نمایند. در مقابل، حقوق ایران عمدتاً محدودیت در اقامه‌ی دعوا را از طریق مواعد قانونی و مرور زمان اعمال می‌کند و فقدان دکترین‌های مدوّن موجب سوءاستفاده و تأخیرهای طولانی در طرح دعاوی شده است. با این حال، قواعدی مانند لاضرر، منع اضرار، منع سوءاستفاده از حق، قاعده اقدام و اماراتی همچون سکوت عرفی یا قرینه‌ی اعراض، می‌توانند نقش مشابهی با لچز ایفا کنند. بررسی رویه‌های قضایی نیز نشان می‌دهد که برخی دادگاه‌ها به‌طور ضمنی از این مفاهیم بهره می‌برند، هرچند پراکنده و فاقد انسجام نظری است. پیشنهاد می‌شود با الهام از نظام کامن‌لا، دکترین‌هایی نظیر «اسقاط عرفی حق بر اثر تعلّل زیان‌بار» طراحی و در قالب قوانین مصوّب یا رویه‌ی قضایی هدایت‌شده، به‌ویژه توسط دیوان عالی کشور، اجرا شود.

۶. منابع

۶-۱) منابع فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۶). *ترمینولوژی حقوق*، چاپ سی‌ام، تهران: انتشارات گنج دانش.

۲. شمس، عبدالله (۱۳۸۳). *آیین دادرسی مدنی*، تهران: دراک، جلد اول.

۳. شهیدی، مهدی (۱۳۸۶) . *سقوط تعهدات*، چاپ هشتم، تهران: انتشارات مجد.

٤. عاملی، سید حسن (۱۳۸۹). *حقوق آیین دادرسی مدنی تطبیقی (ایران، فرانسه، مصر)*، تهران: انتشارت مجد.

۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷). *قواعد عمومی قراردادها*، تهران: شرکت سهامی انتشار، جلد پنجم.

٦. محقق داماد، سید مصطفی (بی‌تا)، *بررسی فقهی حقوقی خانواده، نکاح و انحلال آن*، مرکز نشر علوم انسانی.

ب) مقالات

۷. آجری آیسک، عاطفه و صدیقه محمدحسنی (۱٤۰۲). «تلف حکمی مال مغصوب فروخته‌شده به خریدار با حسن‌نیت در ترازوی نقد فقهی»، *آموزه‌های فقه مدنی*، دوره ۱۵، شماره ۲۸، صص ۳-۲٦.

۸. السان، مصطفی، ایثاری، مهدی و محمدرضا فتحی (۱٤۰۳). «بنیان‌های نهاد تلف حکمی و بهره‌گیری از آن: راهبردی برای صیانت از اعتبار اسناد رسمی»، *فصلنامه مجلس و راهبرد*، شماره ۱۱۷، صص ٤۱۵-٤٤٤.

۹. بافهم، محمد، فهیمی، عزیزاله و مهدی حسن‌زاده (۱٤۰۲). «سوءاستفاده از حق در دادرسی مدنی ایران و فرانسه»، *فصلنامه پژوهش‌های حقوقی تطبیقی*، دوره ۲۷، شماره ۱، صص ۱۵۷-۱۳۳.

۱۰. بهرامی، احسان و مصطفی السان (۱٤۰۱). «ضوابط شناسایی دعوای واهی در حقوق ایران و انگلیس؛ مقدمه‌ای جهت صدور قرار تأمین و رد دعوا»، *فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی*، دوره ۲٦، شماره ۲، صص ۲۹-۵۲.

۱۱. زرگوش نسب، عبدالجبار و مصطفی بخرد (۱٤۰۳). «نقد مبانی فقهی نفی مرور زمان کیفری در تعزیرات منصوص شرعی»، *پژوهش‌های فقهی*، شماره ۲۰، صص ۱۸۱-۱۹۱.

۱۲. صحرایی، فرید و علی چگینی (۱٤۰۳). «مبدأ خسارت تأخیر تأدیه چک و محدوده شمول رأی وحدت رویه ۸۱۲ دیوان عالی کشور»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۱۲۵، صص ۱۹۹-۲۱۸.

۱۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۵۸). «سوءاستفاده از حق یا تقصیر در اجرای حق»، *مجله دانشکده*

حقوق و *علوم سیاسی*، دوره ۲۱، شماره ۰، صص ۱۰۳-۱۱۵.

۱٤. موسوی مجاب، سید درید و زهرا شیرازی فردویی (۱٤۰۲). «موقعیت اصل حسن‌نیت در فرآیند دادرسی کیفری»، *فصلنامه پژوهش‌های حقوقی تطبیقی*، دوره ۲۷، شماره ۲، صص ۷۰-۱۰۰.

۱۵. هرمزی، خیرالله (۱۳۹٤). «شرایط قابل استماع بودن دعوا در فقه (شرحی بر بند ۳ و ۵ الی ۱۱ ماده ۸٤ قانون آیین دادرسی مدنی)»، *فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی*، سال چهارم، شماره ۱۳، صص ۹-۳۵.

۶-۲) منابع فقهی

۱٦. انصاری، مرتضی (۱٤۲۰ق). *المکاسب*، قم: دارالذخائر، جلد ۲.

۱۷. انصاری، محمدحسن (۱٤۱۵ق). *فرائد الاصول (الرسائل)*، تحقیق عبدالکریم شهرستانی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، جلد ۲.

۱۸. حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی) (۱٤۱٤ق). تحریر *الأحکام الشرعیة*، قم: مؤسسة الإمام الصاد، جلد ۱.

۱۹. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹ش). تحریر*الوسیله*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، جلد ۲.

۲۰. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱٤۱۰ق). *شرح اللمعة الدمشقیة*، قم: دارالفکر. جلد ٦.

۲۱. یزدی، سید محمدکاظم (۱٤۲۸ق). *العروة الوثقی*، تحقیق سید محمدصادق رستمی شهرودی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، جلد ۲.

۶-۳) منابع انگلیسی

A) Books

22. Bray, Judith, (2012). *Equity and Trusts*, Pearson Education Limited, England: Harlow.

23. Dobbs, D. B. (1993). *Law of Remedies: Damages, Equity, Restitution*, USA: West Publishing Co.

24. Dobbs, Dan B., Roberts, Caprice L., & Caplow, Michael T. (2018). *Law of Remedies: Damages, Equity, Restitution*, Thomson Reuters, West Academic Publishing.

25. Garner, Bryan A (2014). *Black's Law Dictionary*, US, Paul, MN: Thomson Reuters.

26. Garner, Bryan. A. (Ed.). (2019). *Black's law dictionary,* 11th ed., US: Thomson Reuters.

27. Glister, Jamie & Lee, James, (2015). *Hanbury & Martin: Modern Equity*, UK: London, Sweet & Maxwell.

28. Graham Virgo, (2018). *The Principle of Equity*, London: Oxford university Press.

29. Heydon, J.D, Leeming M.J & Turner P.G. (2015). *Meagher, Gummow & Lehane's Equity: Doctrines and Remedies*, 5th ed., LexisNexis, (2015) para 36-005.

30. Hudson, Alastair, (2021). *Equity and Trusts*, Routledge.

31. Loring, Melvin M., & Rounds, Charles. E., Jr. (2021). *Loring and Rounds: A trustee's handbook* (2021 ed.). Wolters Kluwer.

32. McGhee, J, (2020). *Snell's Equity*, London, Sweet & Maxwell.

33. West Publishing Editors (2024). *American Jurisprudence 2nd*. USA, Paul, MN: Thomson Reuters (West Group), Vol. 51.

34. Worthington, Sarah (2016). *Equity*, UK: Oxford, Oxford University Press.

B) Articles

35. Anenson, T.Leigh (2016). "Equitable Defenses in the Age of Statutes", *SSRN Electronic Journal*, DOI: 10.2139/ssrn.2877457

36. Azaria, D. (2023). "State silence as acceptance: A presumption and an exception", *British Yearbook of International Law*, 93(1), pp. 85–127.

37. Bin Md Dahla, Nuarru Alhila, (2002). "Doctrine OF Laches and Its Application in Actions Founded on Contract in Malysia", *Malayan Law Journal*, Vol. 2, pp. 30-48.

38. Didwaniat, Vikas K. (2008). "The Defense of Laches in Copyright Infringement Claims", *The University of Chicago Law Review*, Vol. 75, pp. 1227-1257.

نگین غلامی ـــــــ

Court of Appeal (Civil Division), England and Wales, United Kingdom.

54. Precision Instrument Manufacturing Co. V. Automotive Maintenance Machinery Co., (1945) U.S. Supreme Court.

55. Haji Osman bin Abu Bakar v Saiyed Noor bin Sazyed Mohamed (1952) Court of Appeal, Federation of Malaya.

56. Caltex Oil (Malaya) Ltd v Ho Lai Yoke & Anor (1964), Federal Court of Malaysia.

57. Cambodia v. Thailand (1962) International Court of Justice. Case concerning the Temple of Preah Vihear.

D) Websites

58. https://cases.justia.com/new-york/other-courts/2015-2015-ny-slip-op-31656

59. https://casetext.com/case/johnson-v-johnson-405

60. https://fvaplaw.org/wp-content/uploads/2022/04/In-re-Marriage-of-Erndt-and-Terhorst.pdf

61. https://supreme.justia.com/cases/federal/us/324/806

62. https://www.law.cornell.edu/supct/html/03-855.ZS.html.

63. https://www.nycourts.gov/courts/AD2/Handdowns/2019/Decisions/D576899.pdf

[In Persian]:

A) Books

64. Ameli, H. (2010). *Hoquq-e Aein-e Dadrasi-ye Madani-ye Tatbiqi (Iran, France, Egypt)*, Tehran: Majd. [In Persian]

65. Jafari Langaroudi, M. (2017). *Terminology-ye Hoquq*, 30th ed., Tehran: Ganj-e Danesh. [In Persian]

66. Katouzian, N. (2008). *Qava'ed-e Omumi-ye Qardadha*, Vol. 5, Tehran: Sherkat-e Sahami-ye Entešar.[In Persian]

67. Mohaqqeq Damad, M. (n.d.). *Barrasi-ye Feqhi-Hoquqi-ye Khanevadeh: Nekah va Enhelal-e an*, Tehran: Entešarat-e Olum-e Eslami. [In Persian]

68. Shams, A. (2004). *Ayin-e Dadrasi-ye Madani*, Vol. 1, Tehran: Dorak. [In Persian]

نگین غلامی ـــــــ

C) Fiqh Sources

79. Ansari, M. (1999). *Al-Makasib*, Vol. 2, Qom: Dar al-Zakha'er. [In Persian]

80. Ansari, M.H. (1995). *Fara'ed al-Osul (al-Rasa'el)*, Vol. 2, ed. Abdolkarim Shahrestani, Qom: Mo'asseseh-ye Nashr-e Eslami. [In Persian]

81. Helli, Hasan ibn Yusuf (1994). *Tahrir al-Ahkam al-Shar'iyya*, Vol. 1, Qom: Mo'asseseh-ye Imam Sadeq. [In Persian]

82. Khomeini, R. (2000). *Tahrir al-Vasileh*, Vol. 2, Tehran: Mo'asseseh-ye Tanzim va Nashr-e Asar-e Imam Khomeini. [In Persian]

83. Mousavi Mojab, D. & Shirazi Fardoui, Z. (2023). "Mogheiyat-e Asl-e Hosn-e Niyat dar Farayand-e Dadrasi-ye Keyfari", *Faslnameh-ye Pazhuhesh-haye Hoquqi-ye Tatbiqi*, Vol. 27, No. 2, pp. 70–100.[In Persian]

84. Shahid Thani, Zeyn al-Din ibn Ali (1990). *Sharh al-Lom'eh al-Damashqiyya*, Vol. 6, Qom: Dar al-Fekr. [In Persian]

85. Yazdi, M. K (2007). *Al-Orvat al-Vosqa*, Vol. 2, ed. Seyed Mohammad Sadeq Rostami Shahroudi, Qom: Mo'asseseh-ye Nashr-e Eslami. [In Persian]